

جنبش‌های اجتماعی نقطهٔ آغاز مکانی و زمانی دارند. این نقاط طی حیات جنبش به مراکز بازتولید مفاهیم بنیادی، ایجاد حرکت و پویایی و تجمع نیروهای معتقد به مبانی تبدیل می‌شوند. در نظام اعتقادی و اجتماعی – سیاسی اسلام، «مسجد» از این جایگاه برخوردار است. در صدر اسلام، مسجد کارکردهای متعددی داشت که بعضی از آن‌ها عبارتند از: محل اجتماعات بزرگ مردمی، محل تشکیل کرسی‌های قضاوت، محل مشورت‌های فردی و حکومتی، محل حل مشکلات مالی و اجتماعی، محل سخنرانی پیامبر(ص) و راهنمایی و ارشاد مردم از سوی ایشان، و محل ابلاغ احکام الهی به مردم. پیامبر عظیم‌الشان هم نخستین کاری که پس از ورود به شهر یثرب برای تشکیل حکومت اسلامی انجام دادند ساختن مسجدی بود که بعدها مسجدالنبی نام گرفت. این مسجد محل تجمع مسلمانان و هرگونه فعالیت در امور کشوری بود. به سخن دیگر رسول اکرم(ص) هرگاه می‌خواستند کار مهمی انجام دهند، از مسائل سیاسی و اجتماعی گرفته تا جمع کردن سپاه برای جنگ یا تجهیز کردن آن‌ها برای دفاع از اسلام، آن را در مسجد طرح می‌کردند. در یک کلام مسجد پایگاه خیزش و خروش اسلامی بوده است.

اگر کمی نزدیک‌تر بباییم و به تأکیدات امام خمینی(ره) بر جایگاه مساجد در زمان آغاز نهضت بنگریم، نخستین جملهٔ درخشانیه که از ایشان در ذهن ما نقش می‌یابد این است که «مسجد سنگر است. سنگرها را بر کنید». به جز جملهٔ یاد شده، امام در سراسر سخنرانی‌هایشان، هرگاه فرصتی مناسب پدید آمده به جایگاه مسجد و نقش کلیدی آن در حفظ و پویایی نهضت‌های اسلامی اشاره کرده است. تا جایی که کم رونق شدن مساجد از نظر ایشان عملی استعماری است: «تلیفات زیادی از شاید قریب سیصد سال پیش از این شده است؛ یعنی از آن وقتی که غرب به این‌جا راه پیدا کرده، و مطالعات در حال مردم شرق عموماً کرده‌اند و رسیدگی به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اخلاقی مردم شرق آن‌ها کرده‌اند... به آن نتیجه رسیدند که مسجد و محراب را و دانشگاه را باید به یک وضعی درست کرد که نتیجه نداشته باشد؛ یعنی آن نتیجه‌ای که اسلام از مسجد و منبر و از دانشگاه می‌خواهد حاصل بشود، خنثی کنند».

در مواقع حساس انقلاب اسلامی، مساجد در پشتیبانی از اسلام و انقلاب حضور مؤثری داشته‌اند؛ تا جایی که بیش از ۹۰ درصد اعلام نیروها به جبهه در دوران دفاع

سنگرهای اجتماعی انقلاب اسلامی

علی رضائی ■ ■ ■

ایران اسلامی – یا لاقفل سهولت این پیروزی – این بود که مردم به مساجد اقبال پیدا کردند؛ جوانان مساجد را پر کردند و علمای اعلام، مساجد را به عنوان مرکزی برای تعلیم، تربیت، روشنگری افکار و اذهان، مورد استفاده قرار دادند و مسجد، مرکزی برای حرکت، آگاهی، نهضت و افشای اسرار زمامداران فاسد و خودفروخته رژیم طاغوت شد. در دوره مشروطیت هم همین‌طور بوده است؛ در دورهٔ ملی شدن صنعت نفت هم تا حدودی همین‌طور بود؛ در زمان انقلاب هم که این مسأله، به حدّ اعلی رسید».

مطالب بالا همه درصدد بیان جایگاه محوری مسجد در جامعهٔ اسلامی است. ذکر این نکته بجااست که با وجود پیشرفت‌های دنیای مادی و ابزارهای اطلاع‌رسانی، مسجد همچنان جایگاه خود به منزلهٔ پایگاه فکری – اعتقادی و ارتباط‌گیری آحاد جامعهٔ اسلامی با یکدیگر را داراست که اگر نبود، دشمنان نظام اسلامی می‌بایست از هدف قرار دادن این مراکز برای رسیدن به مطامع خود دست برمی‌داشتند.

اما پرسش اصلی این است که عملکرد مدیران دستگاه‌های فرهنگی در نظام جمهوری اسلامی تا چه حد با مبانی پیش‌گفته دربارهٔ محوریت مسجد در شهرها و محلات هماهنگ بوده است؟ آیا حضور مردم در مساجد دغدغهٔ اصلی ایشان برای انجام دادن مأموریت‌های فرهنگی محول شده است یا نه؟ مدیریت و پشتیبانی محتوایی از این پایگاه حساس تا چه اندازه‌ای است؟ احداث، تجهیز و تکمیل مساجد به منزلهٔ وظایف‌های قانونی تا چه میزان از سوی دستگاه‌های مسؤول از جمله شهرداری‌ها جامهٔ عمل پوشیده است؟ آیا دستگاه‌های فرهنگی در حکومت اسلامی مسؤول ترویج شعائر اسلامی هستند یا غیر اسلامی؟ اگر مسؤول ترویج شعائر اسلامی هستند، آیا بر اساس شیوه‌هایی که خود اسلام عزیز پیش‌بینی کرده است عمل می‌کنند یا خیر؟

با نگاهی به شهر تهران، نه تنها این پرسش‌ها پاسخ‌های مناسبی پیدا نمی‌کنند، بلکه بر عکس، مشاهده می‌شود بسیاری از مساجد رونق کافی نداشته و با مسجد طراز

اسلامی فاصلهٔ بسیاری دارند، یا این‌که مسجد فقط برای اقامهٔ نماز – آن هم نه در سه نوبت – گشوده، و پس از آن بسته می‌شود. بدتر این‌که در رقابت درونی بین اجزای شهرداری تهران، در کنار فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ، مراکز جدیدی با عنوان خانه‌های سلامت در هر محله به سرعت ساخته می‌شوند. آن‌گونه که مشاهده می‌شود، این مراکز نیز همان کارکردهای فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ را دارا هستند، درحالی‌که قرار بود مراکز فرهنگی و اعتقادی جامعهٔ اسلامی مساجد باشد نه فرهنگسرا و خانهٔ فرهنگ و خانهٔ سلامت.

باید از تجربهٔ چندین ساله سازمان‌های فرهنگی این‌چنینی در تهران – که به سرعت هم در سراسر کشور از آن‌ها الگوبرداری می‌شود – پرسید؛ آیا به وجود آمدن مشکلات و آسیب‌های فرهنگی بسیاری که از سر بی‌هویتی این مراکز در جامعهٔ اسلامی، در آن‌ها پیش آمده است، لزوم بازنگری در این مراکز را ضروری نکرده است؟! به سخن دیگر، وقتی افراد جامعهٔ اسلامی می‌خواهند در مسجد حاضر شوند به رعایت حدودی که برای مسجد قرار داده شده – حدودا... – خود را ملزم می‌کنند، اما وقتی در یک فرهنگسرا حاضر می‌شوند به چه حدودی بایبندند؟ مسؤولان آن مراکز باید در برنامه‌ریزی‌ها، خود را به رعایت چه چارچوب‌هایی ملزم بدانند؟ سرانجام نتیجه این می‌شود که یکی از کیفی‌ترین درآمدهای اعلام نشده سازمان‌های این‌چنینی از برگزاری کلاس‌های آموزش موسیقی به دست می‌آید.

شایان ذکر است تلاش نگارنده بر این نیست که زحمات مسؤولان و زحمت‌کشان این سازمان‌ها را نادیده بگیرد و از مساعی آن‌ها در برنامه‌ریزی، هدایت و نظارت چشم پوشد یا این‌که از اساس، با وجود این‌گونه مراکز مخالفت کند، بلکه نکته این‌جاست که اگر این‌گونه فعالیت‌ها با مرکزیت مساجد انجام شد، محور این آسیب به جای خود برمی‌گردد و بسیاری از این تلاش‌های نظارتی و سلبی به تلاش برای غنای محتوایی تبدیل می‌شود.

در پایان باید گفت تغییر محوریت محلات در جامعهٔ اسلامی که به قلب ماهیت مساجد می‌انجامد خطرناک‌ترین عملی است که مسؤولان فرهنگی، خواسته یا ناخواسته، به آن دست زده‌اند و به سرعت آن را ادامه می‌دهند. در یک جمله باید گفت که گفتمان اسلام و انقلاب در مسجد پیش می‌رود نه در فرهنگسرا و خانهٔ سلامت یا هر مرکز دیگری.

منبع: سایت جهان